جلال آل احمد

مشکل نیما یوشیج

مقاله

جلال آل احمد

مشکل نیما یوشیج

نیما یوشیج
طرح از بهمن محصص

انتشارات مشعل و دانش

این جزوه در تاریخ پانزدهم مرداد ماه یکهزار و سیصد و چهل و پنج
در یکهزار نسخه چاپ گردید

مشکل نیمایوشیج

مشکل نیمایوشیج در بدعتی است که آورده .. بدعتی که‌در شعر آورده. مشکلی در وزن و شکل Forme شعر و مشکل دیگری در معنا ــ در مفهوم آن. و تنها یکی از این دو کافی بوده است که داد کهنه پرستی را برآورد. نیما ــ صرفنظر از آنچه که درآغاز جوانی سروده است و گاهی شکلا و معنا و گاهی تنها شکلا اثری‌از قدما درآن‌دیده می‌شوداشعار دورهٔ اخیراو بوضوح سازی جداگانه می نوازد . وزن دیگری دارد ، شکل و صورت دیگری دارد و حتی در اغلب موارد زبان دیگری . بخصوص اگر در نظر بیاوریم که نیمامیان مردمی میزید که اگر همه نیز شاعر نباشند دست کم همه مدعی شعر شناسی اند بدعت او بدعتی بس‌بزرگ مینماید . مردمی‌که چه شاعر باشند و چه نباشند با شعر بیش از هرچیز سروکار دارند و هریك بفراخور وسعت مجال زندگی روحانی‌خویش‌باشیخ‌سوری با ماده تاریخ ، باالفیه ، با « بوده است خری که دم نبودش » با شیخ سعدی ، با حافظ ، با نوحه و مثنوی با دوبیتی های محلی و شاهنامه‌آشنائی‌هائی دارند. این مردم یعنی ماکه جز در محیط بده‌وبستان بازار ها و تیمچه ها اگر سخنرانی می‌کنیم ، اگر مقاله ای می نویسیم ، اگر مجلس وعظی است ، اگر روضه خوانی خانواده ها است ، اگر ادائی از مجالس سماع عرفا را در می آوریم اگر کلاس درس است ، اگر برادیو گوش می دهیم و اگر در محفل ادبا است و اگر هر جای دیگر ، بهر صورت شعری در میان داریم . شعر چاشنی نوشته و گفتارمان‌است.موضوع سخن است . وسیلهٔ مدح وثنا و دریوزگی است . آنرااز حفظ می کنیم. از راهش نان می خوریم. بآن مثل می‌زنیم . سرنوشت خودرا در آن می بینیم. . . در میان چنین مائی که بیش ازهر چیز گوش به‌شعر قدما داریم و بحور عروضی اندك اندك همچون نقشی‌که برسنك ، برذهنمان نشسته است پید است که‌کار نیما بدعتی بس بزرك تلقی خواهد شد . نیمائی‌که شاعر زمانهٔ ماست وچه‌در بحور عروضی وچه بیرون ازآنها میخواهد شعرخودرا بگوید.

از ۱۳۱۸ ببعد که مجلهٔ موسیقی بدست ما رسیده است نیما گذشته از اشعار عروضی خود اشعاری هم دارد غیر عروضی که درآنها عروض و قافیه را نه بصورتی کینه توزانه بکناری نهاده و در نشاندادن اینکه با چنین تجددی قیدی را از دست و پای شعر دورهٔ ما بازکرده‌است موفق نیز بوده. اماهم در اشعارعروضی او و هم در غیر عروضی ها این نکته بچشم میخورد که شاعری درتکاپو است. در جستجوی زیبائی است .در پی بیان تازه‌ای ازحیات دوران ما است .واین‌نکته اساس مطلب است.

مسلم است که یکروز بحور عروضی و وزنهای مختلف غـزل و حماسه وسیله‌ای برای بیان مفاهیم شعری و ظرف بیانی برای آنها بوده است . اما فقط وسیله ای بوده . هرگز چنین که امروز تلقی می شود عروض وقافیه خدای شعر را بزنجیردرنیاورده بوده است . عروض که در روزگاران پیش و برای حافظ و سعدی و خیام‌تنها یك منطق کلام موزون‌بوده‌است ،منطق شعری بوده است اکنون مایهٔ شعری بحساب آمده . و هر شعری که خالی از آن باشد مردود است و خون سراینده اش بهدر . تا بجائی که در بسی‌از اشعار زمان ما چیزی جز بحرو قافیه ووزن بچشم نمی خورد . درو پیکر و دیواری است که درون‌آن پر ازهیچ است . پر از بیمایگی است . و اصلا چرا شعر شعر است ؟ آیا برای اینکه‌قافیه دارد ؟ که نثر گلستان بیش از یك شعر انباشته ازسجع و قافیه است .آیابرای اینکه در قالب اقاعیل عروضی معینی ریخته شده است ؟ پس شعر هجائی پیش از تدوین عروض چکاره است ؟ این مسئله مطرح نیست که پس حد فاصل میان نظم‌و نثر چیست . مسئله این است که همه چیززمانه رو به تحـول میرود . وقتـی بجای منطق ارسطو منطق علمی جدید نشسته است‌چرا در جستجوی‌عروض تازه‌ای- منطق شعری تازه‌ای نباشیم ؟ و نیمااگردریافتن این‌منطق‌تازه‌تاآخرهم نرسددست کم پایه گذارآن بوده است.

گذشته ازاینکه درکارنیمابحث درین نیست که بحورعروض را هم‌چون‌اثری ازتوحش دوران گذشته بدوربریزیم . همچنانکه بردگی وکند وزنجیر را آنهم فقط درظاهر بکناری نهاده‌ایم . مسئله‌درین‌است که شعرزمانهٔ ما در قالب‌شعری همین‌زمانه باشد، بامنطق شعری تازه ای،درخور آن سروده شود .مسئله‌درین‌است که شعررا از بردگی برهانیم . بدبختانه اینجا هم مسئلهٔ آزادی درکاراست . روزگاری بوده‌است که پدران‌ما پای شمع می‌نشسته‌اند وباقلم نی‌بروی تومار نوشته‌اند وازخراسان تا حجاز رایك‌ساله می‌پیموده‌اند . اما امروزتمدن وفرهنك بسی تیزپا تر ازاینهاست ومهمتراینکه درگروبازی‌های اقتصاد وسیاست‌است . ما تا درفکر قوالب عـروضی باشیم دیگران ملتی‌را درقالب دیگری ریخته‌اند.امروزبجای آنکه شعررادرمجلس. سماعی ویا درمحضر امیری نقل‌کنند بر صحیفه‌ای می‌نویسانند و بدست هزاران نفر می‌سپارند تا بروندودر گوشهٔ‌دنج‌خود بخوانند . روزگاری‌بوده‌است که شعرتفنن‌دستهٔ کوچکی ازمردم بوده وروزگاری دیگری شعر جزوی از فن خطابه شمرده می‌شده

اما آیا امروزهم‌چنین‌است ؟صریحتر آنکه اگرهم عروض شمس قیس و رشیدالدین وطواط را بکناری بنهیم نه آسمان بزمین خواهد ریخت‌ونه صوراسرافیل برکنگره عرش‌بفرش‌درخواهدآمد. وحال آنکه نه نیما مدعی چنین رفت‌وروبی‌است ونه‌احتیاجی بآن است. مسئله‌این‌است که شاعربتواند اگرمضمون شعری خودرامناسب بـاعروض کهن ندید - باعروض تازه‌ای بگوید. تنها اگر بپذیریم که بدعت مایهٔ‌هنرولازمهٔ شعراست و عروض تنها یك منطق کهـن شعری ، ایـن بحث دراز تکفیـر و تقبیح‌وارتداد پایان یافته است ومشکل‌نیما حل شده وتازه‌کارهنرآغازگشته .

شعرای زمانهٔ ما ازسه دسته بیرون نیستند . دسته‌ای چشم وگوش‌بسته یا آگاه پا در راهی نهاده‌اندکه پیش‌ترازایشان هموارگشته . کسانی در راه قدما و کسان دیگری در راه تازه‌گشادهٔ متجددان. ودرهرصورت فرق اصولی درکار نیست واینها همه مقلدانند . دستهٔ دیگردرجستجوی سرکلاف درهم‌پیچیدهٔ‌خویشتنند وهنوز راه بجائی نبرده‌اند و فقط طبعی می‌آزمایند . اماآنها که از همـه‌کامرواترند راه خویش را جسته‌اند ودرپی‌اینندکه اثری بگذرانند وباارزشی درخوراستطاعت‌خویش نیستی را هستی کنند . نیما نه تنها ازین دستهٔ‌سوم است بلکه گروهی ازآن دیگران، ازنوخواهان وتازه‌کاران وگاهی‌هم دیرآمدگان‌شتابداررا بدنبال خویش کشیده‌است وهمه را براهی میبرد که چه‌خوب وچه بد ، چه‌دلخواه وچه مطرود، آینده‌ای‌دارد. اگربیمـایه‌ای در زیرسایهٔ اوبوششی برای بیمایگی‌های‌خود میجویدویا اگرکاهلی، آسایش‌طلبی ، بیسوادی درین میدان جولانگـاهی یافته‌گناه‌نیمانیست . گناه منقدان وسخندانان است که بیشتردربارهٔ اوسکوت کرده‌اند واگرسخنی دربارهٔ اونیزبرزبانی رفته بیشترانگی بوده که ازسر بی‌هنری وشتاب بر خاسته . وهمین توطئهٔ سکوت نگذاشته است که غث وسمین کار اوهویداگردد وخوداورانیزبه نقائص کاری که‌میکند آشناگرداند. فارسی زبانی که امروزدستور زبان خویش‌را نیاموخته دفتر«رمبو» و«الیات» ودست کم « پره‌ور» را باز میکند وذوق خویش‌را برهمان روال‌میسازد ناچار ازقافیه بندی‌شعرای معاصرزبان مادری خویش بیـزار می‌شود وسپس ازروی کوته‌نظری‌همهٔ گنجینه کهن ادبیات را با همین گزمقایسه می‌کند و راحت‌طلبانه‌بآنچه دردست دارد قناعت می‌ورزد .مسئله اینست که سلطهٔ اقتصادی‌فرنگیان‌خواه‌وناخواه سلطهٔ فرهنگی‌آنان‌را نیزدردنبال دارد ومشکل نیما خود ازچنین نکته‌ای‌برمی‌خیزد. وآیابرای‌حل‌چنین مشکلی بایددست بدامن‌انزوای‌فرهنگی‌زد ؟وتنهابگذشته‌قناعت‌کرد؟

نیما اکنون‌سی‌واندی سال‌است که شعرمیگوید ، ودرمحصول کارسی‌سالهٔ یك شاعر مسلما «قلم‌انداز»ی‌هم‌هست.اماکاریك‌هنرمندرا بااین محك تنها نمی‌سنجند. بایدطریق‌می‌سنجندکه آیازمان خودرا درك‌کرده‌است یانه ؟ واگردرك‌کرده چه کشف تازه‌ای ، چه‌راه تازه‌ای ؛ وچه حرف‌تازه‌ای‌آورده ؟ وبهتربگویم چه هنری‌آورده ؟

مشکل دیگر نیما در«سمبل»های اوست .درپیچیدگی‌ها، (لابیرنت)های ذهنی‌اوست که خوانندهٔ عادی را سردرگم‌میکند . خودش یکجا نوشته‌است :« بعضی ازاشعارمخصوص‌تر بخودمن برای کسانی که حواس جمع درعالم شاعری ندارند مبهم

است» (۱) وباید افزود حتی برای آنهاهم که حواس جمع دارند گاهی چنین است. اما ازاینها گذشته آنچه واقعیت دارد این است که نیما زیاد خوانده میشود. زیادمنتشر میشود. وآنچه واقعی تراست اینکه باخواندن وچاپ کردن آثار نیما تظاهر بتجدد می کنند. وآنوقت درلباس همین تظاهراست که اگرساکت بنشینیم خرابکاریهاخواهد شد ومشکلات دیگری تازه بتازه ببارخواهدآمد.

***

نیما زندگی این روزهای خود رایك جا اینطور خلاصه کرده است. «در طهران میگذارنم. زیادمی نویسم. کم انتشار میدهم واین وضع مرا از دور تنبل جلوه میدهد.» (۲)این جمله را هم اجازه بدهید من اضافهٔ کنم «درست است که کم انتشار میدهم اما زیادی پراکنده می کنم.» خودش میداند که زیادی می نویسد. اما زیادی هم چاپ می کند. چون شعر را برای مردم میداند گمان میکند اگردرهر مطبوعه ای شعری چاپ کند مردم میخوانند. درین باره چنان دست و دلباز است که دیگر فرصت نمی کند در فکر جمع آوری کارهای خود باشد. فقط پرا کنده میکند وآدم فکر می کند لابد باین طریق میخواهدتخم شعر آزاد را بپاشد! اگر بخانه اش رفته باشید و نسخه ای از یك شعرش را خواسته باشید، پس از مدتها ایندست و آندست کردن بر میخیزد و بسراغ صندوقخانه اش که هیچکس را بآن راه نمیدهد میرود و بعدکه بر میگرددیك ورقهٔ پت وپهن، یك طاقهٔ بزرك کاغذ کاهی زیر بغل دارد که پنج شش بار تا خورده است. طاقه را کف اطاق پهن می کند. روی آن می نشیند. ودر جستجوی آن شعر مدتی می لولد. و ازهرطرف آن طاقه یك قطعه از شعری را که می خواهید میخواندو شما باید بنویسید. اینطور کار می کند. عده ای شعررا می سازند. عده ای آنرا میسرایند، عدهٔای هم شعر را می گویند. اما او هیچکدام این ها نمی کند. نیما شعر را می پراکند. شعر را می پاشد. گر چه خودش نوشته است که «من برای بی نظمی هم بنظمی اعتقاد دارم.» (۳) ولی مثل این است که بیزاری او ازنظم ـ کار او رابه رویگرداندن از هر نظمی کشانده است. بی نظم می نویسد. نوشته ها را بی نظم روی هم می انبازد. و بی نظم در هر مطبوعه ای چاپ میکند. و هر گز در صددابن نیست که بنشیند و مجموعه ای یا منظومه ای فراهم بیاورد و انتشار بدهد. شاید انتظار دارد این کار دیگر بعهدهٔ او نباشد؛ شاید گمان میکندوقتی اثری بوجودآمد؛ شعری گفته شد دیگر از مالکیت فرد خلاص شده؛ مثل بنده ای که آزادشده باشد. ولی هنوز در جمع ما نهال هنر دلسوزیهای بیشتری لازم دارد. هنوز باید سالها پروردهٔ خویش را بدندان کشید و بدین سوو آنسو برد تا محیط امنی پیدا شود.

---

۱) مجموعهٔ «کنگره نویسندگان ایران» صفحه ٦٤ ـ چاپ تهران تیرماه ۱۳۲۵

۲) مجموعهٔ «کنگره نویسندگان» صفحه ٦٥

۳) همان کتاب ـ صفحهٔ ٦٤

جلال آل‌احمد

اگر چیز دیگری از زندگی او خواسته باشید کارمند ادارهٔ تعلیمات عالیه وزارت فرهنگ است . از همان کارمند هائی که فقط امضامی کنند . هفته‌ای‌دوسه روز سری میزند و زود بر میگردد . بیشتر در خانه میماندو گاهی هم در شهریا شمیران پرسه میزند . پسر شیطانی دارد که شاید برای تجدید عهد دوران کودکی خویش اورا بمدرسهٔ فرنگی‌ها گذاشته تا فرانسه بخواند . به زنش در زندگی خیلی مدیون است . خوش صحبت است . اما مثل دیگر پیرمردها پر گوئی ندارد .چنان با سادگی و بیگناهی مسخرگی میکند که خیال می کنیددارد جدی حرف میزند . ادای دیگران را خوب در میآورد . اگر پای منقل باشد وسر برسیدهیچ اصراری ندارد که آثار جرم را رفع و رجوع کند . فقط مواظب باشید در اطاقش را باز نگذارید که دود خواهدرفت .

اکنون دیگر گرد پیری برسر نیما نشسته است . پنجاه واندی سال دارد . اهل «یوش» است .ازمحال نورو کجور مازندران .و برای همین «یوشیج» امضامی کند یعنی یوشی . زبان طبری را خوب میداند . «روجا» بمعنی روز.نام مجموعهٔ دو بیتی‌های طبری او است که بسیار هم زیبا است و جا افتادگی دو بیتی های کهنهٔ ولایتی را دارد . نقاط ضعف و قوت روحیهٔ مازندرانی‌ها را بهتر از هر کس می داند . مازندرانیهای بقول خودش «پیشانی دمبکی» را مسخره هم می کند.وقتی مازندرانی حرف میزند یا اداشان را در می‌آورد گمان میکنیدتازه دیروزاز گردنهٔ «قوچك» سرازیرشده‌است .همان طورباهای‌وهوی‌وباهمان‌اطوار واداها . هر وقت با او باشید اصراردارد شما را باخودش بمازندران ببرد.نه بمازندرانی که کناردریای‌خزر در دامنهٔ البرز لم داده است و جنگل‌های مه گرفتهٔ خود را بآفتاب داده‌است ــ نه. بمازندرانی که از دوران جوانی بیاد دارد . مازندرانی که در خیال خودش برای شمامیسازد . از «افسانه» پیدا است که‌چه‌خاطرات‌عمیقی از آنجا دارد.

خیلی تعجب می کند.هرچه برایش بگوئید چه راست و چه دروغ و چه حسابی و چه‌ناحسابی چشمهایش گشاده می‌شود ، لحظه‌ای بشما خیره می‌نگرد و بعد سرش را پائین می‌اندازد و پلکهایش راچندین‌بار بهم‌میزند و عجب‌عجب می گوید. تحمل نگاه مخاطب را ندارد . از کنجکاوی دیگران ناراحت میشود . باید او را بخودش بگذارید تا حالی‌درخودش ایجاد کند بعد سرحرف بیاید : شعری برایتان بخواند یا داستانی از حماقت‌ها یا شیطنت‌های مازندرانی‌ها بگوید .نظامی‌و مثنوی دم دست او است . کشکول شیخ‌بهائی را زیاد میخواند . گاهی‌از ادبیات فرنگی و بخصوص از عقاید هنری‌هگل چیزی برایتان می گوید. گاهی هم از چاه خانه‌شان که چهل متر طناب میخورد و باین طریق نمی‌توانند نهال‌های حیاطشان را آب بدهند و ادای باغ‌داشتن را دربیاورند گله‌می کند.در محفلی که او هست چیزی جز اینها دست شما را نمی گیرد . اماچرا ـ در این اواخر از غوره نشده‌هائی که مویز شده‌اند نیزدرددل‌هائی می کند . دیگر اینکه‌ازخیلی‌قدیم باافکاراجتماعی‌معاصر آشنائی داشته است . و «شرایط زمان ومکان» را هم بلداست‌چگونه‌تطبیق می‌شود کرد .

* * *

تـا کنون تنها دوتای از آثار نیما بصورتی مستقل و جداگانه انتشـار یافته است.«قصهٔ رنگ پریده» ـ چاپ سال ۱۳۰۰ و «افسانه» چاپ ۱۳۲۹ . دیگر آثار او را چه ازدوران پیش باشد و چـه آثار جدیدتر، باید در مجـلات ، در روزنامه‌ها و در یکی‌دو برگزیدهٔ اشعاری دید که در این‌مدت انتشار یافته است . و این‌پراکندگی نیز خود یکی از مشکلات کارنیما است . نفس آدم بالا می‌آیـد تا بنشیند ودر شعراومطالعه‌ای کند .

«قصهٔ رنگ‌پریده‌خون‌سرد» که «سربسر عشق است و ناکامی ودرد.» نخستین اثر منظوم اوست.مثنوی است .خودش نوشته «من پیش از آن‌شعری‌دردست ندارم .»(۱) این اثر سال۱۲۹۹ او است که‌یکسال بعد انتشار یافته . موقعی که هنوز نیما «یوشی» امضا می‌کرده‌است. این مثنوی نزدیک به پانصد بیت دارد و در بحر معروف مثنوی‌است. از سر وروی‌آن پیدا است‌که تمرین اولیهٔ شاعری جوان است. نیما در این‌قصه مشق شاعری می‌کند. جای پای مولانا هم در وزن و هـم در معنی این قصه پیـدا است. در آن از درد هجران ، از غم دوران و ناپایداری زمانه ـ از همان‌دردهای مزمن‌سخن‌رفته‌است. بعد در «منتخبات‌اشعار»ی که محمد ضیاء هشترودی درسـال ۱۳۴۲ قمری منتشر ساخته‌است برگزیده‌ای از بهترین اشعار جوانی نیما رامی‌توان یافت.قطعهٔ «ای‌شب» نخستین‌آنهااست بامطلع:

« هان‌ای شب شوم وحشت‌انگیز
تاچند زنی بجانم‌آتش
یا چشم مرا ز جای‌برکن
یاپرده زروی‌خود فروکش.»

که هنوز هم از بهترین اشعار نیما است(۲)در نظر داشته باشید که‌قطعه «دماوند» معروف ملک‌الشعراء نیز بهمین وزن‌است. بعد بترتیب «چشمه کوچك» «خروس وروباه» ـ «به رسام ارژنگی» ـ «ملاحسن مسئله‌گو » ـ برگزیده‌ای از همان «قصهٔ رنگ‌پریده»ـ بعد «روزگار کودکی گذشت» ـ«محبس» التقاطی از«افسانه»ـ«مفسدهٔ گل»ـو«گل ناز دار».(۳) در«ملاحسن مسئله گـو» و در «محبس»جرم افکار اجتماعی نیماهویدا است. «مفسدهٔ گل»ـ«ای‌شب»دو شعر پراز بدبینی است . و سه‌شعر (چشمه کوچك) و (خروس وروباه)و (به‌رسام‌ارژنگی) در اخلاقیات است ، در پند ونصیحت است . و رویهمرفته اینهـا همه غیر از افسانه قطعاتی هستند بسبك کهن. سنگین وجاافتاده و درخور مقایسه باشعر قدما .درضمن این دسته از آثار اوباید نامی هم از مثنوی بحر متقارب بلندی برد که در جواب ملک‌الشعراء نوشته است. این جواب حماسه‌ای است‌که نیما از خود و از شعر خود

---

۱)صفحه ۶۳ـ کتاب کنگرهٔ نویسندگان‌ایران ۲)صفحه ۶۰ «منتخبات‌اشعار»
۳) منتخبات‌اشعار- محمدضیاء هشترودی چاپ بروخیم۱۳۴۲ قمری صفحات ۶۰ـ۸۲ و۱۵۷و ۱۵۹

ساخته . و در آن منجمله می‌خوانیم :

«چو رنج کهن گفتنم اندکی است
کهن گفتن و آب خوردن یکی است.»

و از این پیدا است که حتی در آن دوران بمناسبت «افسانه» طرد و تکفیر شروع شده بوده است. یادر جای دیگر:

«وگر نوگلی ماند در چنك زاغ
نماند برینگونه تقدیر باغ
بیاید هم از آسمان طائری
یکی نادری ، قادری ، باهری
رهاند گل خسته از دست تو
ببرد به تیغ قلم شصت تو. » (۱)

دیگر از این نوع آثار او قطعهٔ «عبدالله و کنیزك» است باقتباس از نوروز نامه خیام . ودر برخی موارد با همان لغات نامأنوس ومهجور فارسی. واما «افسانه» اثر سال ۱۳۰۱ نیما است که درهمان اوان قسمت‌هائی از آن در روزنامه میرزاده عشقی چاپ شده بوده است و تنها در این اواخر (سال ۱۳۲۹) بود که بصورت مستقلی چاپ شد .افسانه داستان مجادله‌ای است درونی میان شاعر «دیوانه» که بیشتر «عاشق» نامیده می‌شود و «افسانه» که ازو می‌توان بخدای شور وجذبه وزیبائی تعبیر کرد . داستان بدبینی‌ها و سرخوردگی‌های شاعر ناکام جوانی است که از گل و فریب میپرهیزد. عاشق افسانه با اندکی تغییر ـ با پختگی و کارآمدی بیشتری درشعر و با سرخوردگی بیشتری در زندگی همان عاشق «قصهٔ رنك پریده» است .

«درشب تیره دیوانه‌ای کاو
دل برنگی گریزان سپرده
دردره‌ی سرد وخلوت نشسته
همچو ساقه‌ی گیاهی فسرده
می کند داستانی غم آور». (۲)

«افسانه» اینگونه شروع می‌شود . درآغاز کار (دل) مدتی مورد عتاب است که چرا فریفتهٔ (افسانه) شده و بعد افسانه واردصحنه خیال می شود و گفتگو از آن پس میان شاعر عاشق دیوانه ازطرفی وافسانه ازطرف دیگر درمی گیرد . وتا بآخر منظومه همین گفتگو است که ادامه دارد . شاعر که ازعشق سرخورده وزیبائی های جهان را ناپایدار می یابد درآخر منظومه از همه چیز بخاطر افسانه ، بخاطر زیبائی ابدی هنر چشم می‌پوشد :

« تودروغی ، دروغی دلاویز
توغمی ، یك غم سخت زیبا
بی بها ماند عشق و دل من

۱) از نسخه خطی آثار نیما ۲) افسانه ـ چاپ تهران ۱۳۲۹ ـ صفحهٔ ۳

مشکل نیمایوشیج

می سپارم بتو عشق ودل را
که‌تو خود را بمن واگذاری .»(۱)

افسانه‌آمیزشی است ازتخیل ووصف . ازحقیقت ومجاز . اماهر جا وصفی می آید موجز وگذرا است .

« یك گوزن فراری‌درآنجا
شاخه‌ای رازبرگش تهی کرد
گشت پیدا صداهای دیگر

شکل مخروطی خانه‌ای فرد
گله‌ی‌چند بزدرچراگاه »(۲)

وصف‌در افسانه زمینه‌ای است‌برای اساس‌داستان.تنها برای‌اینکه‌بدانیم در کجائیم ودنیای‌وجود بیرون‌ازما چگونه است‌گاهی‌قلمی‌در رنك فرومیرود ودرحاشیهٔ داستان ، یادرزمینهٔ آن اثری میگذارد .

غیر از افسانه دردیگر آثار نیما نیز این مشخصه‌را بوضوح می توان‌دید. وصف کار اونیست . کاوش در پیچیدگی های درون و ایجاد تصویر های تازه کـار او است . افسانه منظومـه ای‌اسـت در تغزل بسبك تازه . یك اثـر رمانتیك‌است . منتها بازبانی تازه ـ با تعبیر هائی مبتکرانه وپر ازتصویر (ایماژ) های نوَ . خلاصه‌ای است‌از دید جـوانی شاعر . واگـرآنرا شاهکارنیما ندانیم دست کم شاهکاردوران جوانی اواست .

از این‌پس باید بسراغ دورهٔ مجله موسیقی رفت‌که نیما ازاداره‌کنندگانش بود. او وهدایت و مین باشیان آنرا اداره میکرده اند . یك عده از آثـار قابل توجه او در این مجله نشر یافته است . « اندوهناك‌شب » ، « گـل مهتاب » ، « پریان » ، « غراب » ، « مرغ غم » ، «ققنوس » ، «شمع کرجی» و یکی دوتای دیگر همه حاکی از بدبینی شاعر است . بعضی موزون و مقفی و برخی آزادوسمبلیك‌ساخته‌شده . در«مرغ‌غم»و «غراب» و «ققنوس»خودشاعررا باید دید که در تنهائی مانده ، فریادی میزند و بیهوده منقار می کوبد و یا خود را در آتش می سوزاند . پس از قدم اولی که نیما در افسانه برداشته است قدم اساسی تر خود را در این دسته ازاشعارمجلهٔ موسیقی برداشته‌است .

گاهی‌بسبك کهن ـ گاهی جدید و گاهی با آمیزشی از کهنه و نو ولی‌همیشه‌در دنیای تخیلات ، رمز ها ، اشاره ها و بدبینی های خود می‌پوید . نیماسنك بنای شعر غیرعروضی خودرا در مجله موسیقی گذاشته است.

منظومه های کهن‌که بدان اشاره ای رفت نیز تمرین های اولیهٔ نیما است برای کار های بعد . اما در منظومهٔ « افسانه » مشخصات شعردورهٔ‌جوانی

---

۱)افسانه‌ـصفحهٔ ۴۳ ۲) افسانه ـصفحه ـ

جلال آل‌احمد

او را بوضوح می توان دید . نیمای این اثر مثل عشقی یك شاعر جوان‌رمانتیك است . در این‌زمان او و عشقی هردو دریك راه‌میرفته اند. محمد ضیاء هشترودی نوشته است « عشقی اول کسی است که از طرز نوین نیما تقلید کرده و اسلوب افسانه را درتابلوهای ایده‌آل تطبیق‌نموده‌است. » (۱) و ازطرف دیگر «افسانه» ابتدای زمانی است که نیما خویشتن خود را کشف کرده‌است. « افسانه» کلید گشایندهٔ استعداد های بعدی او است . هنر نیما تازه باافسانه شکفته شده است . افسانه درعین‌حال نقطهٔ عطف ذوق نیماست که اورا ازکهن سرائی به تجدد متوجه ساخته‌است .سکته‌هائی که درآن هست بخود شاعر نیز نشان داده‌است که ظرف بیان پیچیدگی‌های ذهنی و تصویرهای تازهٔ او نمی‌تواند عروض کهن باشد . نیما در آغاز کار تاسالهای ۱۳۰۲و۳و٤ همان راهی را میرفته‌است که دهخدا درسالهای جوانی بهترین اشعارخودرا بآن شیوه گفته . یعنی در وزنهای عروضی ساده‌تر و کوتاه‌تر و با تعبیرهای شعری تازه‌ای که مشخص کنندهٔ آثارشعرای دوران تحول بعد ازمشروطیت است. باشروع دوران شکفتگی ودرأثرآشنائی باادبیات فرنك نیماکم‌کم براه‌شعر آزادو شعرسفید افتاده‌است . تاسال۱۳۱۷ که مجله موسیقی با انتشار گذاشته شد نیما دچاریك محاجهٔ درونی است که آیابکند یانکند ؟ وبالاخره میکند . وچون پیداست که راه تازه بااعجاب و بهت زدگی‌و بعد باتنفرو رویگردانی دیگران مواجه‌خواهد شد«ارزش احساسات» را دردفاع از راه تازه‌ای‌که پیش گرفته است مینویسد واین «ارزش‌احساسات» دفاع نارسائی‌است. گذشته ازینکه هنرهرگز با مدافعه سروکاری ندارد ، واگرداشته باشد نیزوجود یك اثرهنری‌خود بهترین مدافع آن‌است.

باین‌طریق مجلهٔ موسیقی ابتدای کار اساسی نیما است . سه‌سال کارمثبت ، سه‌سال آزمایش برای تطبیق کلمات وتعابیرزبان فارسی بر وزن غیرعروضی‌جدید. وبارسیدن ۱۳۲۰ که مجله موسیقی‌میخوابد نیما دیگر سنگلاخی‌راپیموده‌است... از آن‌پس نیمانیزمثل‌دیگران دل درگرو امیدی خواهدبست و پشتیبانی درعالم سیاست خواهدیافت که تنها باتوجه به‌جنبهٔ تخریبی کارنیما باوبال‌و پرخواهد داد و ناچاراورا واخواهد اشت که بکارخود صورت دیگری ، پیچیدگی وقلم‌اندازی‌بیشتری بدهد و قلم خودرا با جرأت بیشتری درمیدانهای تازه بجولان بیاورد . و از این پس‌آثار نیمارا پیش‌ازهمه دربرگزیدهٔ اشعاری باید دیدکه پرویز داریوش بنام « شعرنو » بضمیمهٔ مجله سخن نشرداده‌است وبعد در«پیام‌نو» که «کارشب‌پا» را درآن چاپ کرده‌است وبعدنیزدرمجلهٔ مردم. آثاری که درین مجلهٔ اخیرازنیما چاپ‌شده‌است برخی هنوزنشانی‌ازیأس و بدبینی گذشته را دارد.«شب‌قورق»،«جغدی پیر»و«وای‌برمن» ازین دسته‌است .وبعد بسراغ مجله‌های «اندیشه‌نو»،«خروس‌جنگی»و«کویر» باید

---

۱) منتخبات اشعار ـ صفحهٔ ۱۵۷

رفت که چند شعر بسیار خوب نیما را انتشار داده‌اند و بعدهم بسراغ روزنامه‌ها و مجلات بیشمار دیگری که درین هشت-نه سالهٔ اخیر خواسته‌اند از صور تازهٔ هنر در صفحات خود نمونه‌ای بدهند و یادست کم بچنین تمایلی تظاهر کرده‌اند.

***

گرچه اندکی برخود ستائی حمل خواهد شد اما نیما نوشته است که «من برودخانه‌ای شبیه هستم که ازهر کجای آن لازم باشد بدون سروصدا می‌توان آب برداشت.»(۱) واین ادعای نابجائی نیست. تنوع درآثار شما چه‌ازنظر شکل و چه‌از نظر مضمون بقدری است که‌درنظراول‌خواننده‌را گمراه می‌کند. ازشعرموزون ومقفی تاشعر سفید-ازرئالیسم تا سمبلیسم - از بدبینی تا امید. اگر آثار او را در-بست پیش روی خودبگذارید وبدون توجه به‌علل ومراحل تکامل وزن ومفهوم‌شعر او بخواهیدقضاوتی کلی بکنیدسر درگم خواهید شد. باید پا بپای نیما راه آمد. نقطه‌های عطف ذوق وروح‌اورادر نظر گرفت، عوامل‌دگر گونیهای‌شعری او رادید وبعدقضاوتی کرد.

نیما ازدوران تحصیل در مدرسهٔ سن‌لوئی بازبان فرانسه آشنا شده‌است — وقتی‌هنوز بیست‌ساله هم‌نبوده است. امکان‌قرائت آثار ادبی دریك زبان خارجی — زبان فرانسه - باو این امکان را داده است که گذشته ازگنجینهٔ‌غنی‌ادبیات گذشته فارسی چشم بدنیای دیگری نیز بگشاید. خودش نوشته است: «آشنائی بازبان خارجی راه تازه را درپیش چشم من گذاشت.»(۲) وباین طریق قبل‌از مطالب دیگر اگر تحولی راکه اوبوزن اشعار خودداده‌است اثری از ادبیات‌فرانسه بدانیم راه ناصوابی نرفته‌ایم. اماباکدام یك ازشعرای فرنك بیش ازهمه آشناشده است این دیکر برای بنده معلوم نیست. شاید بتوان گفت چون دربیان سمبلیك مفاهیم شعری پیش ازدیگرشعرا وبیش‌ازهمهٔ آنها کوشیده است نخستین آثارشعری‌فرانسه‌ای که خوانده آثار مالارمه Mallarmé باشد. اماآنچه مسلم است اینکه او پس از آشنائی با «شعرآزاد» Vers libre و «شعرسفید» Vers blanc اروپائیان که‌مقصود ازاولی شعر بی قافیه‌است واز دومی شعربی وزن وقافیه (وبهتراست درفارسی از این هردواصطلاح به‌تعبیر «غیرعروضی» اکتفاکنیم) درراه سرودن‌اشعار غیر عروضی‌و بی‌وزن وقافیه افتاده است. راهی را که نیما در حوالی سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲ شروع کرده است اروپائیان در آغاز قرن ۱۹ شروع کرده بودندو بعروض محدود اشعار آلکساندرن Alexandrin پشت پازده‌بودند. البته دراروپا نیز این کاربا طرد و تکفیرهای بسیار همراه بود اما هنوز قرن۱۹ به‌نیمه نرسیده بود که شعرآزاد و شعرسفیدهردوجای خود را در آثار کلاسیك بازکرده بودند و اکنون سالها است که در دانشگاههای فرنگ کرسی‌های متعددی برای تدریس‌اشعارغیرعروضی گذشتگان تأسیس شده است. با همهٔ اینها شاید برای ما فارسی زبانان‌بنظر برسد که این تقلید بی جائی است. ولی وقتی کلاه لگنی‌وراه آهن اروپا را با آغوش باز میپذیریم و بازاء آن‌هرساله

۱) کتاب کنگرهٔ نویسندگان - صفحات ٦٤-٦٥
۲) همان کتاب صفحهٔ ٦٣

جلال آل‌احمد

کرورها پول وطلا ازدست می‌دهیم تقلید ازشعر آزاد یاشعر سمبلیك اروپا که دیگر مایه‌ای نمیخواهد ومسلماً آسانتر است. گذشته ازینکه باوسائل ارتباط سریع دنیای فعلی ـ همآهنگی و شباهت زندگی ملل مختلف و نیازمندی‌های آنان درسراسر دنیارو به یکسانی عجیبی می‌رود وچه مایخواهیم وچه نخواهیم میرود. وپای ماشین بهر کجا که رسید پای ایسم‌های جدید اروپا نیز درآن باز شده است. این نیز یکی ازصادرات است. و اگر کسانی معتقدند که از ورود این صادرات باید جلو گرفت گمان نمی کنم کسی باشد که منع ورود پودر وچتر وزنار را اولی نداند. وبهرصورت مسلم بدانید که در چین وهندوزنگبار نیز هر جا که چراغ برق بجای شمع و پیه سوز نشسته و خودنویس جای قلمدان را گرفته است وضع ازهمین قرار است. همین جدال کهنه و نو. گرچه هنرچیزی نیست که کهنه و نو بردارد. اما اگر در بارهٔ لزوم یا عدم‌لزوم این نوع تقلیدها نیز سخنی باشد کافی است توجهی به نوول نویسی بکنیم که آنهم تقلیدی ازفرهنگ و ادب فرنگی است. وگرچه یك‌روز در میان ادبا وفضلای قوم مامشغلهٔ کافه نشین‌ها و بی‌سروپاها تلقی میشد امروزه‌خواه‌و ناخواه جای مهمی درادبیات زبان‌فارسی یافته است.

نیما درآغاز جوانی شعری داشته است‌عروضی باسم‌شیریا پلنگ که‌متأسفانه بدستم نرسیدو در آن غرض ازشیر خود شاعر بوده است که در تیزچنگی ودرندگی چنین‌وچنان است. اما گویا این‌شیریا پلنگ که چندان با محیط بیگناه شعر و شاعری مناسبتی نداشته است بعدها باسمبل‌های دیگری عوض‌شده. باپرندگان که‌هم زیباترند و هم قابل تحمل تر. درشعرهای بعدی نیما، بخصوص‌دراشعارغیر عروضی‌او اغلب پرندگان سمبلی از خود هنرمندند. «ققنوس» مرغ افسانه ای نشانه ای از هنرمند است که غرور آمیز وحماسه‌سرا در آرزوی ابدیت آثار خود ـ خودرا به‌آتش میکشد. «مرغ غم» صورت دیگری ازخود اوست و اینطور پایان‌می‌یابد:

زانتظار صبح‌ها با هم‌حرفهائی میزنیم
با غباری‌زرد گونه پیله برتن می تنیم
من بدست او بانك‌خود چیزهائی‌میکنیم(۱)

«آقاتوکا» مرغ محلی مازندران نیز سمبل دیگری از خود شاعر است که هیچکس به‌نغمه سرائی های او گوش فرا نمیدارد. «مرغ مجسمه» و «فاخته» (هنوز چاپ نشده) که اولی شعر و دومی داستانی‌منثور است مقایسهٔ میان‌هنرمندی و بی هنری است و در هردو خود شاعر باید بجای مرغ نغمه‌سرا گذاشته شود. اما این سنگین گوشی‌در برابر شعر نیما کار یکروز و دوروز نیست. سره و ناسره باین زودی شناخته نخواهدشد. در دنبالهٔ این نومیدی است که نیما گوشه گیرتر و تنها تر میشود و «غراب» یا «جغد» را نشانهٔ خود میسازد. در شعر «غراب» میخوانیم:

تنها نشسته بر سر ساحل یکی غراب (۲)

ودر «جغدی‌پیر» اینرا:

---

۱) مجلهٔ موسیقی - تیر ۱۳۱۹ - صفحهٔ ۳۰ ۲) مجله موسیقی - تیر ۱۳۱۸ - صفحه ۲۹

مشکل نیمایوشیج

این زمان بالش در خونش فرو جغد برسنگ نشسته است خموش
هیس ! مبادا سخنی ، جغدی پیر پای در قیر ، پره دارد گوش .(۱)

و آیا فکر نمی‌کنید که اگر هدایت در نثرونیما درشعر دورهٔخفقان - آن یکی به «بوف‌کور» واین دیگری به «جغدی‌پیر» پناه برده اند ، علتی‌دارد ؟ و آن هم علت واحدی ! فکر نمی‌کنید که چنین تواردی نمی تواند سرسری گرفته شود ؟ ازاین نکتهٔ اساسی گذشته نیما اصولا شاعری است بدبین . گذشته از اشعار دورهٔ اخیر اوکه مایهٔ پیچیده وفراری از امید و خوشبینی در آنها نهاده شده - خوشبینی و امیدی که باز هم غم انگیز و دلگزا است ــ گذشته از این اشعار ، چه دردوران خفقان وچه پیش ازآن «افسانه» و«قصهٔ رنگ‌پریده» و «ای‌شب» و غیره ... سرشار از بدبینی است . اما یأس و بدبینی اشعار دورهٔ خفقان درد بیشتری دارد وتیرگی بیشتری . « بکجای این شب تیره بیاویزم قبای ژنده خود را» در«وای‌برمن» فریاد شاعر تنهائی است که دارد خفه میشود و جرأت دم بر آوردن هم ندارد . وهمین تنهائی و بی پناهی‌است که‌نیما را اینهمه متوجه مرغان ساخته . و در آرزوی زندگی آزاد و بی‌در و بندآنها است که توجه به مرغان کم‌کم در تمام آثار او تعمیم یافته است . «اندوهناك شب» باورود جغدی پایان می‌یابد. «پریان» نیز باوصفی که ازغرابی برسرساحل نشسته‌دارد، تکمیل میشود. از طرف دیگر چنانکه گذشت این زندگی رمزی در زی مرغان ــ وآنهم مرغان‌شوم و تنها ــ را بـاید اثری از دورهٔ سکوت ادبی پیش از شهریور ۱۳۲۰ دانست . چون همین نیما در سالهای پس از شهریور ۲۰ اگـر هم از مرغی دم مـیزند از «خروس» است . خروس که خبردهندهٔ صبح روشن است.

نیما درآثار خود یك دسته اشعار اجتماعی نیز دارد . در آثار سالهای ۱ــ۱۳۰۰ او به دوشعر عروضی « بزملاحسن مسئله‌گو» و« محبس» بر میخوردیم که اولی مکالمهٔ بزی است فراری باملاحسن‌صاحب‌او ،دربارهٔ تجاوز به‌حق‌دیگران. و دومی داستان‌کارگری است«کرم» نام که‌باتهام انقلابی بودن بزندان‌افتاده‌است . این شعر راکه هنوز هم ناتمام مانده «برتلس» مستشرق روسی ترجمه کرده‌است و چنین شروع می‌شود:

در ته تنگ دخمه‌ای چوقفس پنج کرت چوکوفتند جرس
ناگهان شد گشاده در ظلمات در تاریك کـهنهٔ محبس
در بـر روشنـائی شمعی سر نهاده بزانوان جمعی (۱)

اما پس از استقرار دورهٔ خفقان دیگر جای این‌حرف وسخن‌ها نیست . و همین اجبار است که نیما را چنانکه گذشت درلباس مرغان بیشتر پناهنده می‌سازد. حتی پیچیدگی‌های تعبیر وإلابیرنت‌های‌مفاهیم شعری اورا نیز مثلا در «گل‌مهتاب» یا در «پریان» که قبل از هرچیز پوشانندهٔ عقـاید شاعر است و بعدهـا نیز در (امید پلید) یا در (ناقوس) تکامل می‌یابد باید اثر همین دورهٔ خفقان‌دانست.

---

۱)مجلهٔ مردم-مرداد۱۳۲۶صفحه ۵۷ ۲)منتخاب‌اشعار-محمدضیاهشترودی-صفحه ۶۹

جلال آل‌احمد

اما پس از شهریور ۲۰ نیما با اینکه ازطرفی درحماسهٔ امید وصبح‌روشن و خروس خبرآور مرگ تیرگی شعر می‌گوید و ازطرف دیگر در وصف فقر و مسکنت‌مردم ، ولی هنوز مایهٔ اصلی‌شعر او بدبینی است. همچنانکه « درفروبند » نمودار آنست :

در فروبند کـه بامن دیگر — رغبتـی نیست بدیدار کسی
فکر کاین‌خانه چه‌وقت آبادان — بود بازیچهٔ دست هـوسی ...
تا..جاده‌خالی‌است‌فسرده‌است‌امرود — هرچه می‌پژمرد از رنج‌دراز
مرده‌هر بانگی دراین ویران — همچو گز سوی بیابان آواز(۱)

« کارشب‌پا » در وصف زندگی پرنج کاران‌است و رنگ‌تند محلی مازندران را دارد که نیما بیش ازهرچیز باآن آشنا است . حتی در این‌شعر نیز « شب‌پا » در مجادلهٔ با درون خودوصف شده‌است . وفکر نیما است که بجای‌فکرشب‌پا باطراف‌زندگی میبرد . « مادری وپسری » گرچه‌یك موضوع معمولی و عادی دارد ولی با زبانی بسیار تازه است . هرگز چنین موضوع پیش پا افتاده‌ای کـه از بس در باره‌اش نوشته‌اند تهوع‌آورشده. باچنین صورتی بشعر درنیامده:

در دل کومهٔ خـاموش فقیر — خبری نیست ولی‌هست خبر
دور از هر کسی آنجا شب او — میکند قصه‌زشب‌های دگر.
کوره میسوزد هر شعله برقص — دمبدم میبردش بند از بنـد
این سکونت که‌درآنجااست‌بپا — با سکوت شب دارد پیوند
اندر آن خـلوت جا پنداری — میرسد هردمی از راه کسی
لیك کس‌نیست‌امیدی‌است‌کزآن — میرود - باز میاید نفسی (۲)

و این زبان تازهٔ وصف فقر وقتی جالب‌تر است که در پیچیدگی‌هـای شعر نیما معقد می‌گردد:

همه سر چشم شده است وهمه تن — زاسم نان ، از لب مادر پسرك
پای تا سر شده مـادر افسوس — به پسر تـا بنـاید پـدرك (۳)

ولی بهرصورت فراموش نباید کرد که‌این نیما است که شعر می‌گوید. نیمای (درفروبند) و (مرغ‌غم) و(افسانه) و تنها دراین‌صورت تعجب نخواهید کرد اگر درعمق این امید تازه‌شکفته یك‌مرتبه چنین‌بخوانید:

لیك بر این ره ویرانه بجـا — کیست‌کاومیرسدازره،چه کسی‌است؟
زین بیابان که مزارمن‌وتواست — سالها هست که بانك جرسی است. (٤)

---

۱) مجله کویر شماره ۱ - صفحه ٦ — ۷
۲-۳-٤)مجله مردم - آبان ۱۳۲۵ - صفحات ۲۹-۳۰-۳۱

مشکل نیمایوشیج

دیگراز‌ینگونه اشعار اجتماعی‌او «امید بلید» و «پادشاه فتح» و «ناقوس» و «شهر صبح» رابابد نامبرد که خواننده درپیچیدگی ها وسرگشتگی های تعبیرات آن گم می شود . و باز درهمهٔ آنها اثری ازنیمای افسانه هست . نکته‌ای‌که درین مورد می توان‌بدان اشاره کرد تکرار تم واحد دراشعار مختلف اواست. تکرارتعبیر های واحدی که مختص بشعر او است فراوان است . هم چون «هول .ره ایستاده‌ـیا دندان گشاده» در«افسانه»؛در«مادری وپسری»وغیره ...وتوجه کنیدباین تم‌واحد که در دوقطعهٔ زیر تکرار شده :

از «شهر صبح»	از «ناقوس»
قوقولی قو ـ خروس میخواند	بانك بلند دلکش ناقوس
ازدرون نهفت‌خلوت دل	درخلوت سحر
ازنشیب رهی‌که چون رك‌خشك	بشکافته است خرمن خاکستر هوا
درتن مردگان دواند خون	وزراه هرشکافته بازخمه‌های خود
می تند برجدار سردسحر	دیوار های سردسحر را
می تراود بهرسوی هامون	هرلحظه می‌درد
قوقولی‌قو ـ برین ره تاریك	دینك دلنك ، چه‌صدا است ؟
کیست کومانده؟ کیست کاوخسته‌است(۱)	ناقوس ! کی‌مرده کی‌بجا است !(۲)

درپیش سخنی هم ازین رفت‌که نیما د شعرخود حتی زبانی تازه دارد. درشعر نیما بیش از هرچیز باتعبیر تازه وبا تصویر تازه سروکار داریم.تعبیرهائی‌که‌نیما در شعرخود بکار میبرد گاهی از صورت فارسی معمولی بیرون است.شاید چشم پوشیدن ازعروض اورا بدین کارواداشته باین‌زبان تازه متوجه‌ساخته وشایدهم بخاطراین‌زبان تازه‌ای که‌درشعر آورده وبهرصورت ازمشخصات اصیل هنر اواست‌از عروض چشم پوشیده‌باشد. چون‌نشانه های اولیهٔ‌این زبان تازه‌را درکارهای‌غیرعروضی‌اوهم‌میشود دید. گرچه این‌حدس دوم نزدیك‌تر به‌یقین است ولی‌بحث درین‌نیست.چون‌چه دراشعار عروضی‌اووچه‌درغیرعروضی‌ها به بسیاری ازتعبیرهای تازه ازنظر زبان فارسی برمی خوریم ونیز به‌بسیاری ازتصویر ها ووصف های اصیل. دربارهٔ‌تعبیرهای تازه‌خودش یك جا نوشته «برای این‌کار به‌تخفیف درکلمات وپس‌و پیش داشتن آنها که بقلب بعضی ازجمله هامنجرمی شود میل پیدا کرده» (۳) اما اگردرآنچه جداجدا از اشعار اونقل‌کردم باین نکته نرسیده باشید‌کافی است که چند نمونهٔ دیگر نقل کنم. توجه کنیدبه «نه‌زبان بی‌نام خیزان» دراین قطعه از افسانه :

این زبان دل افسردگان است	نه زبان بی نام خیزان
کوی دردل نگیرد گسش هیچ	ما گه‌درین‌جهانیم‌سوزان
	حرف‌خوددرابگیریم‌دنبال(٤)

یا «نغمه های همه جاودانه»درین قطعه ازهمان منظومه :

ای‌دل عاشقان ، ای فسانه	ای‌زده نقش‌ها برزمانه
ای که‌ازچنگ‌خودبازکردی	نغمه های همه جاودانه

۱و۲) نقل از نسخهٔ خطی آثارنیما ـ ۳) یادنامه ـ صفحهٔ ٦٨ ٤) افسانه ـ صفحهٔ ۱۸

جلال آل‌احمد

بوسه بوسه لب عاشقانرا (۱)

یاتعبیر «ای امید نه کسی رامحرم» در «مادری و پسری»

ای سراب باطل، ای امید نه کسی را محرم
همچو بر آب حباب که نپاید یکدم (۲)

یا «داستانی نه تازه» درشعری بهمین عنوان :

شامگاهان که رؤیت دریا نقش در نقش می نهفت کبود
داستانی نه تازه کردبکار رشته‌ای بست و رشته‌ای بگشود
رشته‌های دگر بر آب ببرد(۳)

یا «باچه سیما معصوم» و «باچه حالت غمناك» در همان «مادری و پسری» و اما نمونه‌ای از ایماژها و از تصویرهای تازهٔ او در«ماخ اولا» میخوانیم :

«نازك آرای تن ساق گلی
که بجانش کشتم
و بجان دادمش آب
ای دریغا ببرم می شکند!»(٤)

یادر «وای برمن» به کجای این شب تیره بیاویزیم قبای ژندهٔ خودرا
تاکشم ازسینهٔ پردردخون بیرون
تیرهای زهر را دلخون (٥)

واز «درفروبند»

می‌درخشدگر افق اهرمنی‌است نیمسوزیش بکف دودانود
مرد ،آن در که امیدش بگشاد با بیابان هلاکش ره بود (٦)

از« مرغ‌غم»: روی این دیوار غم چون دود رفته‌زبر
دائماً بنشسته مرغی پهن کرده بال و پر
که سرش میجنبد ازبس فکر غم دارد بسر(۷)

اکنون که سخن از مشخصات شعر نیما است ناچار ذکری هم از پیچیدگی تعبیرهای او باید کرد . در زبان شعری نیما و بخصوص در آثار متأخر او کمتر بوصف ساده ، رئالیست و سرراستی بر میخوریم . وصف اشعار او که بیشتر نیز وصف حالات درونی است پیچیدگی هائی‌دارد که برای فهم آن دقت بیشتری‌لازم است. بیان یك‌حالت ، یك صحنه ، یك واقعه در زبان او تعقیدهائی میپیابدکه روبهم رفته در اشعار کوتاه او پخته ، دلنشین و زیبا است و برعکس در اشعار بلندتر او مثل «ناقوس» یا «پادشاه فتح» بصورت کلاف‌سردرگمی درمیآید که آمیخته‌است با تطویل و پیچیدگی‌های مخل.

یك نکتهٔ دیگر را نیز درین باره باید گفت و آن اینکه مایهٔ اصلی شعر نیما غم است . خودش نوشته « مایهٔ اصلی شعر من رنج من است. بعقیدهٔ من گویندهٔ

---

۱)افسانه ـ صفحه ٤٤ ۲) مجله‌مردم ـ آبان ۱۳۲٥ ـ صفحه ۳۱ ۳) مجله‌مردم‌ـ اسفند ۱۳۲٥ ـ صفحه ٦۲ ٤) کویر - شماره۲ـ صفحه ۱۸ ٥)مجله مردم آذر ۱۳۲٥ صفحه ۷۳ ٦) کویر شماره۱ـصفحه ۷ـ٦ ۷)مجله موسیقی ـ تیر ۱۳۱۹ - صفحه ۲۹

واقعی باید آن مایه را داشته باشد. من برای رنج خود و رنـج دیگران شعر می‌گویم. »(۱) غمی که او در شعر خود میگذارد آنی دارد که خط بطلانی بروی ضعف‌ها، سکته‌ها، بی‌نظمی‌ها وقلم اندازیهایش می‌کشد. نیما شاعر غمهـا است. غمهائی که در پیچاپیچ درون من‌و تو فرو میرود. امیدواریهای او نیز غمـگین است. «سالها هست که بانك جرسی است» تعقید شعر نیما رابایدرمزی، نشانه‌ای و سمبلی از عقده‌هائی دانست که افکار آدمهای آزادهٔ عصرمارا درخودپیچیده‌است.

* * *

اما باید دید آخر خود نیما در بارهٔ بدعتی کـه آورده چه می‌گوید؟ راه تازهٔ خود را چگونه بما عرضه میدارد؟

دوسـال پیش بهمت شیـن پرتـو کتابی چاپ شد بعنوان «دو نامه». حاوی نامه‌ای از نیما به پرتو و نامهٔ دیگری بعکس. آنچه را که نیما درنامهٔ خودآورده است گرچه در ظاهر مربوط به اشعارشین‌پرتو است اما در حقیقت «مانیفست» خود او است. اصولی را که نیما در هنرشعروبخصوص در شعر غیر عروضی خوددرعایت میکند درین نامه آورده. گـرچه مقداری از مطالب این نامه را قبلا نیـز در «ارزش احساسات» اومیشودخواند ولی بهرصورت اختلاف زمان دهساله‌ای درمیان است و بخوبی میتوان دید که درین مدت نیما چه قدمهای تازه‌تری برداشته است.

پیش از مطالب دیگر باید تذکری بدهم و آن اینکه از مطالعهٔ اجمالی این نامه چنین بدست میآید که نیما نویسنده نیست. یا دست‌کم نویسندهٔ مشکل نویسی است. مسئله دیگری که بنظر میرسد اختلاف فاحشی است که نثر این نامه با نثر ارزش احساسات دارد. باتوجه باینکه ارزش احساسات کار سالهای ۱۸ و ۱۹ اوست و این‌نامه کار سال ۱۳۲۵ او. نثر اولی روانتر و ساده‌تر است اما نثر نـامه پیچیده ومعقدشده، نزدیکی‌های زیادی به پیچیدگی‌ها (لابیرنت)ی‌شعری‌او پیدا کرده است. وفهم آن در برخی موارد محتاج به مکاشفه‌است. در موارد دیگری نیز نثر کتب مقدس را بیاد می‌آورد. باصطلاح فرنگی‌ها نثر «بیبلیك» دارد. مثلا در بیان حال شاعر می‌نویسد: «زیبای خود را در همه‌جا پیدا می‌کند و پیدا نمیکند. رنج و عشق او دراین‌سرمنزل که سرمنزل شاعری است از یك‌جا دیده نمیشود. بلکه‌از همه‌جا گرد آمده و سنگین‌تر است وطبعاً برمیگردد بدرون چیزهائیکه باخود دارد. با زبان هرآدم‌غمگینی وهرعاشق‌منشی. با زبان‌همه‌کس وهمهٔ‌چیزها. این‌حال‌است که شاعر را ازدیگران ممتاز میسازد.» (۲)

باهمه اینها اجازه بدهید این نامه را ورق بزنیم شاید بیرخی ازمشکلات ما جوابی داشته باشد.

نخست اینکه نیما برای درك صمیمی شاعر از جهان‌وجود واز زندگی بیش ازهرچیز ارزش قائل‌است. آنطورکه خودش می‌نویسد میخواهد «شعراو نمونه‌ای از خوداو باشد. وابسته به‌زمان ومکانی که درآن‌است وبا‌آن بستگی دارد. وازآن

---

۱) کتاب کنگره ـ صفحهٔ ٤

۲) دونامه ـ از نیمایوشیخ به شین‌پرتو و بعکس... چاپ تهران ۱۳۲۹ ـ صفحه ٥

جلال آل‌احمد

پیداشده‌است . مثل اینکه بدون‌قصد و نه بخود اینکاررا انجام میدهد . همانطورکه کسی درمحلی زندگی‌می کند و بعد کوچ کرده‌میرود. امابجای‌او نه بساط واجاق وآثاری باقی‌میماند...»(۱) یامی نویسد «کسی شاعرتر است که خودرا بهتر بیان میدارد ... آنهائی‌هم که پیش‌ازما بوده‌اند و واقعا هنری داشته‌اند همینطوربوده‌اند . هرکدام که بیشتر رنك‌اززمان خود گرفته‌اند نسبت به‌همکارهای‌قدیمتراز خودخوبترند ...»(۲) یاجای دیگر «باید درست وحسابی چکیدهٔ زمان خودبود واین‌معنی (باید)بدون سفارش صورت گیرد» (۳) زندگی‌را قبل‌همه‌چیز میداند «قبل از همه‌چیز زندگانی است.» (٤)و با تعبیری که بوی رمانتیسم‌ازآن برمی‌خیزد هرتجربهٔ شاعرانهٔ جدیدی راناشی ازاحساس شخصی‌تازه‌ای،احساس درد تازه‌ای میداند .«دوست من‌ازمن‌پرسید دیگر چه‌چیزهای تازه‌که نوشته باشی ؟ جوابی‌که باو دادم این بود : باید اول‌ببینی دیگر بچه‌درد هائی درزندگی خودمبتلاهستم .» (٥) این علاقهٔ بزندگی و بخصوص اصرار به‌زیستن‌درزندگی خود و درمحیط‌خود ـ برگردانی است از دوران کودکی‌او. درنظرداشته باشیم که‌در کودکی‌اورا برای‌درس‌خواندن‌ازولایت بشهرفرستاده بوده‌اند و نگذاشته بوده‌اند در محیط خود زندگی خود رابکند . بخصوص که درس خواندن برای او عذابی هم بوده‌است . خودش نوشته است : «خواندن و نوشتن رانزدآخوند ده یاد گرفتم .او مرادر کوچه باغها دنبال‌می کرد و بباد‌شکنجه می گرفت. پا هایم را بدرخت های گزنه دارمی بست و باتر که های‌بلند میزدومرامجبور می کرد به‌ازبر کردن نامه هائی که معمولا خانواده های دهاتی‌بهم‌می نویسند وخودش آنهارا بهم‌چسبانیده وبرای من طومار درست کرده بود .» (٦)چنان کودکی‌را برای چنین‌درس خواندنی به شهرفرستاده‌اند. آنهم در مدرسه‌سن‌لوئی! ناچاراینطورمی‌شود که‌خودش‌میگوید: «سالهای اول مدرسهٔ من بزدوخورد بابچه ها گذشت... هنرمن خوب پریدن و با رفقیم حسین‌پژمان فرار ازمدرسه بود...» (۷) واین‌حرمان‌از زیستن درمحیط‌خود در آغارکار بصورت‌یك آرزو وبعدها بصورت یك‌اصل هنری همیشه پیش روی نیما بوده است .

نیمااززوم‌زندگی درمحیط‌ودرك‌محیط بسیارسخن‌می گوید: اماچنین نیست که نقش شخص‌شاعر راندیده‌بگیردو هنررا تنها انعکاسی‌ازوضع‌محیط‌وزندگی درفکر هنرمندبداند. می نویسد : «می بینم دیگران ... خیال کرده‌اندراهش این است که شاعر ازخصایص خود دوری کند و مفهوم را از زندگی بگیرد... این‌توضیح وتعبیر کنك است.»(۸) و درجای دیگر اضافه می کند «انسان فقط بمصرف نرسانده‌بلکه‌تولیدمی کند. این تولید درهنرهم هست .» (۹) باین طریق میخواهد بگوید که شاعر مشخصات خود وزمانهٔ‌خود را در شعرابدی میسازد . طرزکار خود اوشاهدی برین مدعی‌است که شاعریك عکس برگردان ساده نیست . خلاقی‌است که‌جهان را ازدریچه‌چشم‌خود می‌بیند و درذهنی که تنهامختص‌به خود اواست می‌پزد وبعدبصورت اثر هنری چیزی نورا ، باموادخامی که از دنیای واقع گرفته است بوجود می‌آورد . تولیدمیکند.

---

۱)دو نامه ـ صفحه۷ ۲) همان‌کتاب صفحه٦(۳) همان کتاب صفحه ۱۰
٤و٥) مقاله ارزش احساسات ـ شماره بهمن واسفند ۱۳۱۸ ـ مجلهٔ‌موسیقی
٦و۷) کنگره نویسندگان ـ صفحه٦۳ ۸)دو نامه ـ صفحه۳۳ ۹)دو نامه ـ صفحه۳۹

مشکل نیما یوشیج

از این مسائل که بگذریم باید دید شعر چگونه بوجود می آید و چگونه باید بوجود بیاید؟ بچه صورتی تظاهر کند؟ می نویسد: «در تهران که بودم می پرسیدند آیا تعبیر وزن و قافیه اساس ملیت ما را بهم نمی زند؟ یا می پرسیدند موسیقی شعر بهم نمی خورد؟ این سؤالات با کمال وضوح از سادگی و شك و تردید خطرناکیکه باحالت ... رخوت ذوقی ما بستگی دارد حکایت می کند.» (۱) وجای دیگر توضیح می دهد « هنرمند در هر مرحله بچیزهائی خودرا نیازمند می یابد که در مرحلهٔ دیگری است. مثلا از معنی به کلمه ـ واز کلمه بدانستن طرز ترکیب آن واز آن به کبود کلمات موافق با معنی او ـ واثر فونتیك آنها و بفصاحت و دستورهای صرفی و نحوی آن؛ پس از آن بوزن وقافیه و بعد بشکل وسبك، تا بآخر ... بعلاوه درمی یابد که این اسباب ووسائل که بآن توسل می جوید بحکم هیچ حاکمی مسجل نشده. بلکه حاکم دقیقتر وحقیقی تر طبیعت زندهٔ خود او و زنده های دیگر است.» (۲) واز اینجاست که بدعت شعری نیما سرچشمه می گیرد. کلمه و جمله ووزن وقافیه همه وسائلی هستند برای ابراز معنائی. واو که شاعر است طبیعت زنده تر وحقیقی تر است. صریحتر ازین هم هست. می نویسد «شعر وزن وقافیه نیست بلکه وزن وقافیه هم از ابراز کار یك نفر شاعر هستند ...» (۳) یا «فقط الفاظ نمی توانند وسیلهٔ بیان باشند. این وسیله حتی برای نوشتن کتابی در تجاری هم کافی نیست. زیرا چنان کتابی شکلهائی می خواهد.» (٤)

وبابن طریق است که مراعات عروض را درهمه جا اجباری نمیداند. در پی این است که کجا چه مفهومی را بچه شکل بهتر می توان بیان داشت. اما ببینیم آخر چرا مصرعها کوتاه و بلند می شوند؟ و آیا سرخود هر کس می تواند چنین کاری بکند و بگوید شعر است؟ آیا ملاك شمارش هجاها است؟ آیا مفهوم جمله که تمام شود مصرع تمام شده است؟ و آیا اصولا برای مصرع درشعر نیما اصالتی می توان قائل شد یا کل شعر را باید در نظر گرفت؟ یا هیچکدام اینها نیست و باید در انتظار توضیح دیگری بود؟

البته انتظار نداشته باشید که بیك یك این سؤالها جوابی داده شده باشد یا جواب صریح وقانع کننده ای. خود نیما نوشته است «فعلا باید بگویم اگر چیزی در این خصوص می نویسم مبهم و پریشان و بدون تفسیر خواهد بود.» (٥) ولی با این وجود روشن است که چه میخواهد بگوید: می گوید « مقصود من جدا کردن شعر فارسی از موسیقی آن است. که با مفهوم شعر وصفی سازش ندارد. عقیده ام بر این است که مخصوصا شعر را از حیث طبیعت بیان آن به طبیعت نثر نزدیکتر کرده بآن اثر دلپذیر نثر را بدهم» (٦) تا «از تمام بیت بوی قافیه بلند نباشد.» (۷)

بر این توضیحات نیما چند کلمهٔ دیگر نیز می شود افزود. و آن اینکه یك اثر هنری وقتی کامل است که مضمون هنری آن با شکل و طرز بیانش در تمام جزئیات مناسب باشد نه اینکه سراپای مضمون در یك قالب معین ریخته شود. باینطریق وزن یك

---

۱) دونامه ـ صفحه ۸ ۲) دونامه ـ صفحه ۱۳ ۳) دونامه ـ صفحه ٤۱ ٤) دونامه ـ صفحه ۲۷

٥) دونامه ـ صفحه ٦۷ ٦) دونامه ـ صفحه ۷٥ ۷) دونامه صفحه ۷٦

جلال آل‌احمد

قطعه ازشعریا یك مصرع ملاك وزن همهٔ شعر نیست. چون یك مصرع تمام یك‌منظومه نیست . دریك شعر که منظومه‌ای ازتصیرها و بیان‌حال‌های مختلف‌است ممکن است بمناسب مضمون چندبار وزن عوض‌شود. و باین‌طریق‌چاره‌ای نیست جزاینکه‌قالب از پیش پرداخت شده بکناری گذاشته شود.

درآخر همهٔ این توضیحات باید بدانیم که نیما بهرصورت‌می سازد. شعرمی گوید و پیش میرود. خوب‌هم‌میسازد. بدهم میسازد. ولی اینقدرهست که‌می سازد. و کسی که میسازد گاهی هم کج میسازد .

جلال آل‌احمد

انتشارات مشعل ودانش

پانزده ریال